

## تحلیل و نقد مهدویت تبعی (باطنی) و مؤلفه‌های آن در منظومه اعتقادی صوفیه گنابادی

محسن احمدی<sup>۱</sup>

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۱۳

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۱۸

### چکیده

مطابق عقیده تشیع حضرت مهدی علیه السلام به عنوان آخرین امام و ودیعه الهی، ولایتی تام و مطلق از جانب خداوند متعال دارد. پررونق‌ترین طایفه صوفی شیعه در دوران اخیر «گنابادی»ها هستند. اقطاب صوفیه گنابادی معتقدند بخشی از این هدایت و ولایت امام در زمان غیبت کبری که مهدویت تبعی و هدایت باطنی امت است به آنها موکول شده و هدایت ظاهری به فقها سپرده شده است. مهم‌ترین گزاره‌ها و مؤلفه‌های اعتقادی آنان بیعت با اقطاب، اطاعت محض، و مفهوم اجازه است. ایشان معتقدند، بیعت با قطب در طول بیعت با امام است و در صورت عدم بیعت با قطب، شخص تحت ولایت کلیه امام قرار نمی‌گیرد. هم‌چنین شخص باید مطیع و سرسپرده محض به شیخ باشد حتی اگر از شیخ عصیان و گناهی ببیند، و اجازه همان مجوز دستگیری معنوی است که به صورت نص شفاهی به قطب اول داده شده و اقطاب دیگر به واسطه وی این اجازه را دارند.

واژگان کلیدی: مهدویت تبعی، هدایت باطنی، گنابادی، تصوف، بیعت، مفهوم اجازه.

۱. دانشجوی دکتری کلام امامیه دانشگاه قرآن و حدیث، قم، ایران. (ahmadiimohsen@gmail.com)

## مقدمه

نظام امامت محور و سامانه امت است که با نادیده گرفتن آگاهانه آن یا حذف نا آگاهانه اش هویت جامعه اسلامی از هم خواهد پاشید؛ از این رو مادامی که امت بر جای است به امام نیاز دارد. امت‌ها نخست موظف هستند امام خود را بشناسند و در گام بعد از او پیروی کنند. امت معاصر نیز باید حجت معصوم زمان خود را نیک بشناسد و در غیر این صورت به مرگ جاهلی از دنیا رفته است (صفار، ۱۴۰۴ق: ۲۵۹).

از جمله مهم‌ترین و اساسی‌ترین وظایف امام در هر عصری موضوع هدایتگری ایشان است که معرفت به ابعاد آن موجب پیمایش صحیح مسیر سعادت، دوری از انحطاط و ضلالت و در نتیجه رسیدن به قرب الی الله است. از این رو در جهت معرفت‌افزایی باید بدانیم که معصومین علیهم‌السلام دارای دو جلوه هدایتگری هستند. بخش اول آن هدایتگری تشریحی است که همان جلوه ظاهری هدایت می‌باشد و از آن به تبیین معارف و احکام شریعت تعبیر می‌کنند و بخش دیگر هدایتگری تکوینی است که همان جلوه باطنی و تصرف تکوینی در قلب‌های مستعد و رساندن آنها به سر منزل مقصود است.

انحرافات اعتقادی در حوزه هدایتگری امامت آخرین ودیعه الهی حضرت مهدی علیه‌السلام که از آثار و تبعات عدم شناخت حجت زمان است در طول غیبت کبری به اشکال مختلف نمایان شده است. از جمله موارد انحطاط از مسیر حقیقی در غیبت کبری امام عصر علیه‌السلام وجود مدعیانی است که با افکار و روش‌های متعدد سعی بر این داشته‌اند تا با انتساب خود به امام زمان برای خود گنبد و بارگاهی بسازند و افکار مردم معتقد به حضرت مهدی علیه‌السلام را به خود جلب نمایند. از جمله این مدعیان، باطن‌گرایان صوفی هستند که از قرون ابتدایی اسلام فعالیت خود را آغاز کردند. یکی از شاخه‌های پررونق تصوف شاخه «نعمت‌اللهیه» است که در قرن نهم به جهت نام قطب آن یعنی «شاه نعمت‌الله ولی» به این نام شهرت یافت. این شخص در هند و افغانستان به انتشار عقاید خود ادامه می‌دهد تا این‌که در اوایل قرن اخیر شخصی به نام سعادت علی‌شاه و پس از او ملا سلطان محمد معروف به سلطان علی‌شاه و اهل بیدخت گناباد این خرقة را بر تن می‌کنند. (زرین کوب، ۱۳۶۷: ۳۲۱-۳۴۵) به همین جهت سلسله نعمت‌اللهیه در ایران به گنابادی‌ها معروف می‌شود. ملا سلطان محمد گنابادی از شاگردان بزرگی چون ملاهادی سبزواری بوده و کتب متعددی چون *تفسیر بیان السعاده فی ذکر العبادة*،

سعادت‌نامه، ولایت‌نامه و... در تدوین عقائد نظری این فرقه نوشته است. اقطاب این فرقه صوفی گنابادی در مبحث مهدویت، خود را ماذون از حضرت در گرفتن بیعت از مردم می‌دانند و خود را مهدی تبعی یا باطنی معرفی می‌کنند. مهدویت تبعی یا باطنی اعتقاد این نحله است که باور دارند در طول غیبت کبری اقطاب و شیوخ ماذون از امام زمان علیه السلام هستند و همان‌گونه که فقها وظیفه هدایت ظاهری در اعمال عبادی و حکومت بر شرع را بر عهده دارند ایشان وظیفه هدایت باطنی امت را با اذن حضرت و به عنوان مهدی تبعی بر عهده دارند. عده‌ای از نویسندگان و محققین تلاش کرده‌اند اعتقاد به «مهدویت نوعیه»<sup>۱</sup> را به این فرقه نسبت دهند در حالی که صوفیه گنابادی با ادعای اعتقاد به وجود حضرت مهدی علیه السلام و ولایت کلیه ایشان، ولایتی جزئی از جانب ولی مطلق را برای اشخاصی کمال یافته که آنها را با عناوینی چون ابدال، اقطاب و شیوخ می‌خوانند قائلند. لذا از آن رو که اعتقاد به وجود امام مهدی علیه السلام به عنوان امام دوازدهم دارند، نمی‌توان آنها را ذیل عنوان مهدویت نوعیه گنجانند بلکه مطابق آن چه از بیانات بزرگان این نحله ذکر شده، باید به نوعی مهدویت تبعی و باطنی یا ضمنی برای آنها قائل شویم و آن را در معرض تحلیل و نقد و بررسی قرار دهیم.

کتب متعددی در نقد صوفیه گنابادی منتشر شده است که به بیان برخی از آنها می‌پردازیم: در حوزه تاریخی *تاریخ و جغرافیای تصوف* نوشته جمعی از نویسندگان، *ارزش میراث صوفیه* نوشته دکتر عبدالحسین زرین کوب و در نقد عقائد آنها کتاب *رازگشا* اثر کیوان قزوینی یا *جلوه حق* اثر آیت‌الله مکارم شیرازی به طبع رسیده است.

مؤلفه‌های اصلی مرتبط با موضوع در این نوشتار در چهار عنوان ذیل ارائه شده است:

۱. واکاوی معنای مهدویت تبعی در اندیشه گنابادی‌ها و نقد آن؛

۲. جایگاه و نقش بیعت با اقطاب؛

۳. چیستی مفهوم «اجازه» و آثار آن؛

۴. میزان اطاعت‌پذیری و تسلیم در مهدویت تبعی.

۱. مهدویت نوعیه آن است که قائل به فقدان شخص خاصی به نام "امام مهدی" بوده و با انکار شخص امام دوازدهم به عنوان "مهدی موعود" مسئله مهدویت را مقامی عمومی می‌دانند که در هر عصری در یک یا چند انسان به اصطلاح کامل متبلور می‌شود. متصوفه سنی به مهدویت نوعیه اعتقاد دارند. در مقابل مهدویت شخصیه است که شیعه اثنی عشری با توجه به ادله نقلی فراوان و مستند قایل به آن است و این بدان معناست که شخصی خاص با ویژگی‌های جسمی خاص از پدر و مادری معین و در سال و روزی مشخص به دنیا آمده و حی است و در طول مدت غیبت کبری امامت و هادویت امت را منحصر برعهده دارد.

## معناشناسی مهدویت تبعی (باطنی)

واژه ولایت پرتکرارترین واژه‌ای است که می‌توان در کتب و دست‌نوشته‌های اعتقادی متصوفه گنابادی مشاهده کرد و این حاکی از اهمیت و جایگاه این امر در میان مباحث آنها است. به عقیده این فرقه این ودیعه الهی که ولایت مطلق و ماذون از جانب خداوند متعال بر همه موجودات است، پس از امام حسن عسکری علیه السلام در فرزند مبارک و گرامی ایشان حضرت مهدی علیه السلام تبلور یافته و به ایشان تعلق دارد.

از بسیاری از بیانات متفکرین صوفیه گنابادی این‌گونه حاصل می‌شود که امر ولایت و هدایت در امام معصوم کلیه و مطلق و همه جانبه است. ولایت کلیه‌ای که شامل همه مسایل ظاهری و باطنی یک شخص و جامعه است و در دوران غیبت، متعلق به حضرت مهدی علیه السلام است. ولایت کلی و تام ایشان دوروی دارد. یک روی آن ولایت ظاهری است که به دستور ایشان به فقهای جامع‌الشرایط تعلق دارد و روی دیگر آن ولایت باطنی امت است که امام زمان علیه السلام اجازه دستگیری معنوی و باطنی را به اقطاب یا شیوخ صوفی در هر عصری تفویض کرده و آنها را مهدیان تبعی در زمان غیبت قرار داده است.

تفویض مهدویت تبعی و باطنی به این صورت است که قطب و شیخ اول (شیخ الطائفه ابن جنید بغدادی م ۲۹۷ق) توسط امام زمان علیه السلام اجازه مستقیم داده شده و مابقی اقطاب در هر دوره زمانی با انتساب قطب قبلی و با واسطه، مهدویت جزئی، تبعی، و باطنی از جانب امام بر امت دارند.

شواهد متعددی از مکتوبات اقطاب این فرقه این اندیشه را تایید می‌کند که مقوله ولایت در دوران غیبت که همان ولایت مهدوی است به صورت جزئی و تبعی در بخش باطنی به اقطاب و شیوخ واگذار شده و آنها نمایندگان حضرت و مهدی‌های تبعی در عصر غیبت هستند که وظیفه هدایت باطنی امت را با اذن ایشان بر عهده دارند.  
در این باره گفته شده:

مهدی در لغت به معنای هدایت شده و از القاب و اوصاف همه ائمه اثنا عشر است که هر کدام در زمان خودشان هادی و مهدی و خلف و حجت و صاحب‌السیف بوده‌اند که فرمود «کلنا هادٍ و کلنا مهدی» و هر کدام لقب خاصی نیز داشته‌اند؛ مانند باقر و صادق و تقی و نقی و هادی و زکی و مهدی حضرت حجت بن الحسن العسکری دوازدهمین وصی پیامبر است که لقب خاص آن حضرت نیز همان مهدی است. مهدویت نوعی نیز اگر بعضی اظهار داشته‌اند به این معناست که ذکر شد یعنی همه آن بزرگواران هادی مهدی

هستند. نمایندگان ائمه هدی فقط از جنبه نیابت که از آن بزرگواران دارند مهدی ظلی و تبعی و هدایت یافته توسط آن بزرگواران می‌باشند. (تابنده، ۱۳۵۰: ۱۳-۱۴)

اشکال اساسی این بیان آن است که با تمسک به معنای لغوی لفظ «مهدی» و سرایت بدون دلیل آن به اقطاب، باب ادعا مفتوح می‌شود و هرکس می‌تواند ادعای نمایندگی از امام را نماید. در حالی که مهدی در روایات شخصی خاص با اوصاف و ویژگی‌های خاص است و قابل اطلاق بر غیر حتی دیگر ائمه علیهم‌السلام نیست. همانند صفت «امیرالمؤمنین» که با وجود اطلاق لغوی آن بر دیگر ائمه هدی، خاص مولانا علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام است و دیگر ائمه: همگان را از نسبت دادن این صفت به ایشان و به غیر منع و نهی می‌کردند.

قال الصادق علیه‌السلام:

«سَأَلَهُ رَجُلٌ عَنِ الْقَائِمِ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ بِإِمْرَةِ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ لَا ذَاكَ اسْمٌ سَمَى اللَّهُ بِهِ  
أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ علیه‌السلام لَمْ يُسَمَّ بِهِ أَحَدٌ قَبْلَهُ وَلَا يَسْمَى بِهِ بَعْدَهُ إِلَّا كَافِرٌ قُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ  
كَيْفَ يُسَلَّمُ عَلَيْهِ قَالَ يَقُولُونَ السَّلَامَ عَلَيْكَ يَا بَقِيَّةَ اللَّهِ ثُمَّ قَرَأَ يَقِيَّتُ اللَّهُ خَيْرٌ لَكُمْ إِنْ  
كُنْتُمْ مُؤْمِنِينَ» (هود: ۸۷)؛

مردی از امام صادق علیه‌السلام پرسید که به امام قائم به عنوان امیرمؤمنان سلام می‌کنند؟ فرمود: نه، آن نام را خدا مخصوص امیرالمؤمنین (علی بن ابی‌طالب علیه‌السلام) نموده، پیش از او کسی بدان نام، نامیده نشده و بعد از او هم جز کافر آن نام را بر خود ننهد. عرض کردم: قربانت پس چگونه بر او سلام کنند؟ فرمود: می‌گویند: السلام عليك يا بقية الله! سپس این آیه را قرائت فرمود: «اگر مؤمن هستی بقیه الله برای شما بهتر است». (الکافی، ۱۴۰۷: ج ۱، ۴۱۱-۴۱۲)

یا این که روایات مربوط به وظایف منتظر در زمان غیبت را به نمایندگان امام یعنی اقطاب در دوران غیبت نیز صادق می‌دانند چرا که باب ارتباط طبیعی با ولایت جزئییه باز است و منتظران همانگونه که نسبت به ولی غایب وظایفی دارند همان وظایف را نسبت به ولی حاضر نیز دارند در این باره گفته‌اند:

می‌دانیم روایاتی در مورد انسان منتظر و وظایفش نسبت به امام زمان وجود دارد. لذا می‌توان آن احادیث را نسبت به نمایندگان معصوم در دوران غیبت هم صادق است؛ به این معنا که دو نوع ولایت کلیه و جزئییه وجود دارد ولایت جزئییه مختص شیوخ و اقطاب و ولایت کلیه به معصوم و امام زمان مربوط است. در زمان غیبت امام زمان علیه‌السلام که مظهر ولایت کلیه مطلقه غایب است و صورتاً به صورت ظاهریه آن حضرت دسترسی نبود، باب ولایت جزئییه مفتوح است و بیان می‌کنند که این اقطاب و مشایخ که اجازه دارند، صاحب

ولایت جزئییه هستند که هیچ زمانی از آن‌ها خالی نیست و هر زمان باید بگردیم آنان را پیدا کنیم. (صالح علیشاه، ۱۳۴۳ش: ۱۳-۱۵)

اما در پاسخ باید گفت:

اولاً می‌دانیم که تسری قیود و ویژگی‌هایی که در یک روایت برای شخصی خاص یا اشخاصی چون اهل البیت علیهم‌السلام ذکر شده نیاز به دلیل شرعی متقن دارد و صرف الادعا موجب تسری نمی‌شود؛

ثانیاً انتساب و سرایت وظایف منتظران امام زمان علیه‌السلام که از طرق متعدد به دست آمده به مهدیان تبعی سخنی بدون دلیل و پشتوانه است.

هم‌چنین در بیان اعتقادات بزرگان صوفیه گنابادی گاهی دیده می‌شود که ولایت جزئییه در طول ولایت کلیه است، به این معنا که باید از طریق ایشان به فرامین معصوم رسید. به گونه‌ای که عدم پذیرش ولایت جزئییه شخص را از دایره ولایت کلیه و مقوله منتظرین امام معصوم علیه‌السلام در زمان غیبت خارج می‌کند و موجب عدم انجام وظیفه شخص می‌شود در این باره گفته شده:

ولایت جزئییه به مشایخ و نمایندگان امام در هر زمان مربوط است. لذا کسانی که نسبت به ولایت کلیه، منتظر محسوب می‌شوند زمانی به وظیفه خود عمل کرده‌اند که در مورد ولایت جزئییه مشایخ درست عمل کنند. (سلطان علیشاه ۱۳۸۰ش: ۲۶۱)

حال که ارتباط ولایت جزئییه و کلیه طولی است نشان از وجوب تکلیفی و شرعی پذیرش ولایت جزئییه و مهدی تبعی است و لذا باید از طریق ولی تبعی به ولی مطلق رسید و طریق وصول منحصر در معرفت به ولی جزئی است. در باب وجوب کسب معرفت مهدی تبعی گفته‌اند:

این صاحبان ولایت جزئییه در زمان غیبت، تنها افراد خاص و انتخاب شده ولایت هستند که معرفت و اطاعت آنها واجب دانسته شده است. (سلطان علیشاه، ۱۳۸۰ش: ۲۵۳)

یا این‌که گفته‌اند:

اگر منتظر ملتفت شود که استعداد ترقی دارد و طلب ترقی برآمده از انتظار رسیدن به امام و مشایخ آنها را داشته باشد این انتظار و استعداد انتظار تکلیفی است. بعد از آن که شناسای امام شد و دست به دست امام و مشایخ آنها داد از این انتظار بیرون آمده و به واسطه این پیوند ولایی داخل در خیمه امام می‌شود. (سلطان علیشاه، ۱۳۸۰ش: ۲۱۶) انسان قبل از رسیدن به خدمت امام و مشایخ آن بزرگواران مثل خوابیده ایست که از راه و گم داشتن راه

غافل باشد. (سلطان علیشاه، ۱۳۸۰ ش: ۲۱۸)

اما در نقد این سخنان باید گفت:

۱. مطابق عقاید شیعه ولایت (کهف: ۴۴) و حکم (انعام: ۵۷؛ یوسف: ۴۰ و ۶۷) مطلقاً از آن خداوند متعال است و تفویض آن به انبیاء و اولیای الهی به صورت تکوینی و تشریحی نیاز به دلیل شرعی دارد.

۲. مطابق آیات متعدد قرآن (مائده: ۵۵) و روایات (کوفی، ۱۴۱۰ ق: ۱۰۸؛ حسکانی، ۱۳۵۷ ش: ج ۱، ۱۹۰؛ طبرسی، ۱۴۱۲ ق: ج ۱، ۲۶۵؛ مجلسی، ۱۴۰۴ ق: ج ۲۳، ۲۸۹؛ عیاشی، ۱۳۸۰ ق: ج ۱، ۲۵۴؛ طبرسی، ۱۳۷۲ ش: ج ۳، ۹۸) این ولایت مخصوص پیامبر ﷺ و ائمه اثنا عشری: (شیخ صدوق، ۱۳۹۵ ق: ج ۱، ۲۵۳؛ مجلسی، ۱۴۰۴ ق: ج ۱، ۲۵۳) است؛ مگر آن که حدودی از ولایت از طریق ادله و از جانب معصوم به گروهی خاص چون فقها تفویض شده باشد. (کلینی، ۱۳۶۲ ش: ج ۱، ۶۷؛ طوسی، ۱۴۱۱ ق: ۲۹۱؛ شیخ صدوق، ۱۳۹۵ ق: ج ۲، ۴۸۴)

۳. در زمان غیبت به ادله متعدد روایی امر ولایت ظاهری به فقهای هر عصر مشروط به اوصافی (طبرسی، ۱۴۰۳ ق، ج ۲، ۴۵۸؛ مجلسی، ۱۴۰۴ ق: ج ۲، ۸۸) که از جانب معصوم ذکر شده سپرده شده است. به عقیده شیعه فقیه جامع الشرایط رئیس و حاکم ماذون است و هر آن چه از فصل در قضایا و حکومت بر مردم در عهده امام بوده است عیناً بر عهده فقیه است این منزلت و ریاستی است که امام معصوم به مجتهد جامع الشرایط در دوران غیبت اعطا کرده است و او نائب الامام است. (مظفر، ۱۳۸۷ ش: ۳۶)

۴. اما در باب جزء دیگر هدایت یعنی هدایت باطنی امام؛ مرحوم علامه طباطبایی به استناد آیه شریفه ﴿وَجَعَلْنَاهُمْ أُمَّةً يَهْتَدُونَ بِأَمْرِنَا...﴾ (انبیاء: ۷۳) می فرماید:

تنها معنایی را که می توان برای امامت در این آیه نمود این که امامت به معنای ایصال و رساندن انسان به مطلوب و هدف است، که نوعی تصرف تکوینی در نفوس مردم با رساندن آنان به کمال و منتقل ساختن آن ها از موقف معنوی خاصی به مرتبه ای دیگر است... حال اگر امام مردم را این گونه هدایت می کند، باید خودش قبل از آن به این نوع هدایت رسیده باشد تا از او به دیگران بر اساس قابلیت ها برسد. پس امام همان رابط بین خداوند و مردم در رساندن فیوضات باطنی است که از خداوند گرفته و به مردم افاضه می کند، همان گونه که شخص نبی به لحاظ نبوتش، واسطه فیوضات ظاهری؛ یعنی همان شریعت الهی بین خداوند و مردم می باشد (طباطبایی، ۱۳۹۰ ق: ج ۱۴، ۳۰۴).

بنابراین هدایت باطنی نیاز به مرتبه و جایگاهی الهی دارد که مختص نبی و امام است

(رضوانی، ۱۳۷۶ش: ۲۹) چرا که ولی باطنی و واسطه فیض و هدایت بر قلوب مؤمنین از حیث مرتبه وجودی باید در عالی‌ترین رتبه باشد و هرکسی نمی‌تواند هدایت باطنی را بر عهده بگیرد. امام باقر علیه السلام در باب هدایت باطنی امام می‌فرماید:

نُورُ الْإِمَامِ فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ أَنْوُرُ مِنَ الشَّمْسِ الْمُضِيئَةِ بِالنَّهَارِ؛

نور امام در قلب‌ها روشن‌تر از نور خورشید تابناک در روز است (کلینی، ۱۳۶۲ش: ج ۱، ۱۹۵)

حال بر فرض این‌که هدایت باطنی از جانب خداوند بخواهد به شخصی تعلق بگیرد به کسانی تعلق خواهد داشت که مطیع اوامر الهی بوده و احکام و عبادات ظاهری را مطابق اوامر اهل‌البيت علیهم السلام انجام داده باشند. در حالی که غالب مدعیان این مقامات افرادی فاقد هرگونه علوم اکتسابی و عمل به دستورات شرعی هستند و از طریق کشف و شهود و صفای باطن ادعای هدایت باطنی دارند.

لذا می‌توان این‌گونه نتیجه گرفت که ولایت ظاهری در عصر غیبت مطابق ادله شرعی مختص فقهای جامع‌الشرایط است اما تفویض هدایت باطنی به شخص یا اشخاصی چون اقطاب هیچ دلیل عقلی و شرعی ندارد و در دید امام معصوم علیه السلام است.

### جایگاه و اهمیت بیعت

از جمله لوازم مهم و ضروری در ایجاد رابطه مولی و مولی علیه بیعت است. به نظر می‌رسد بیعت پیوندی مستحکم و فراتر از عهد و عقد باشد به این صورت که شخصی دست بدست شخصی بدهد و خود را خالصاً بنفسه مطیع متولی قرار دهد (راغب اصفهانی، ۱۴۱۱ق: ج ۱، ۲۵۳) یعنی ترا بر خود متولی کردم و طاعتت بر من واجب است. (ابن اثیر، ۱۳۶۷ش: ج ۱، ۱۷۴) در همین راستا ما هر روز مطابق دستورات اهل‌البيت علیهم السلام موظفیم بیعت خود را با امام زمان علیه السلام خویش تجدید کنیم. مؤمن باید با امام بالاترین درجه عهد و پیمان را که بیعت است هر روز تجدید کند و آرزو کند که لحظه‌ای از این بیعت فاصله نگیرد و همیشه تحت بیعت امام باشد.

صوفیه گنابادی معتقدند هر یک از اقطاب ایشان نائب امام زمان علیه السلام در گرفتن بیعت هستند که اگر این بیعت انجام نشود، ولایتی که اساس فروع دین است تحقق پیدا نمی‌کند. در این باره صالح علیشاه گنابادی بعد از نقل روایت امام باقر علیه السلام که در آن پایه‌های اسلام را نماز، زکات، حج، جهاد، و ولایت معرفی کرده است و سپس حضرت در انتها سه بار سفارش به ولایت



می‌کند، می‌گوید:

این ولایت حاصل نمی‌شود، مگر با بیعت ولویه خاصه. (بیچاره بیدختی، ۱۳۸۰: ۴۷۴)

اقطاب صوفیه نه تنها ولایت، بلکه ایمان و کفر اشخاص را وابسته به بیعت با خود می‌دانند، هم‌چنان‌که ملاعلی گنابادی می‌گوید:

ولایت و ایمان ظهورش به بیعت است. (سلطان علیشاه، ۱۳۵۱: ۳۱۴)

و این چنین ایمان داشتن شخص مرید و پذیرش ولایت اهل بیت علیهم‌السلام از طرف مرید را منوط به بیعت کرده‌اند و معتقدند که در دوران غیبت هم، به مانند دوران ائمه اطهار علیهم‌السلام اشخاص باید با امام یا نائب او بیعت ایمانی کنند تا ایمان و عمل آنها کامل و صحیح باشد. ملاسلطان گنابادی نیز در تأیید این مطلب می‌گوید:

ولایت عبارت است از بیعت با ولی امر که به واسطه آن صورت ملکوتی شیخ داخل قلب می‌شود و مقصود از ایمان همان بیعت با مرشد است که خداوند دیگر صاحب بیعت را عذاب نکند و اگرچه قاصر باشد. (سلطان علیشاه، ۱۳۸۰: ۱۷۳)

این چنین صوفیه ایمان و اسلام تمام افراد را به بیعت گره زده‌اند و تمام ارزش ایمانی شخص را به بیعت با قطب مشروط کرده‌اند، هم‌چنان‌که کیوان قزوینی در این باره می‌نویسد:

بدون بیعت، اسلام حقیقی برای کسی حاصل نشود. هرکه اسلام را قبول دارد اما بیعت نکرده، او به ظاهر مسلمان است و در آخرت نجات مسلمانی ندارد، لذا امروز ما برای امام بیعت می‌گیریم از مردم. (کیوان قزوینی، ۱۳۸۶: ۹)

اما آیا ممکن است مسئله بیعت ایمانی در عصر غیبت صحیح و درست باشد و وظیفه تک‌تک مسلمین باشد که با اقطاب صوفیه به‌عنوان مجازین و نائبان امام زمان علیه‌السلام بیعت کنند، ولی حضرت مهدی علیه‌السلام به این امر کوچک‌ترین اشاره‌ای نکرده باشد؟ در حالی که دین و ایمان و سعادت ابدی انسان‌ها نسبت به این مسئله در خطر است و اشاره نکردن حضرت به این مسئله باعث ناقص ماندن رسالت امام می‌شود. آیا حضرت نمی‌بایست به نواب اربعه خود در مورد این چنین امر مهمی اشاره‌ای بکند تا نواب اربعه نیز مردم را نسبت به این چنین موضوع مهمی آگاه کنند؟

صوفیه گنابادی تأکید بر امر بیعت را تا آن‌جا ادامه می‌دهند که اگر کسی بیعت نکند او را از دایره انسانی خارج می‌دانند در این رابطه گفته شده که:

هر که با ما بیعت نکند به شکل یکی از حیوانات است همان که بیعت کرد صورت انسانی

به ماده جسمانی او دمیده می‌شود (کیوان قزوینی، ۱۳۸۶: ۲۷۸).<sup>۱</sup>

شایان ذکر است افرادی که پس از بیعت با ولی به هر دلیلی بیعت‌شکنی کنند و از بیعت خود با مهدی تبعی دست بکشند به ارتداد فطری محکوم هستند و منهدرالدم خواهند بود و بدون تردید جایگاه ابدی آنها جحیم الهی است. در این رابطه گفته‌اند:

و آنان که پیوند ولایت به آنها برسد و استعداد پیوند خوردن را باطل کرده باشند مرتد فطری محسوب می‌شوند که منهدرالدم و غیرمقبول التوبه هستند و آنان که پیوند ولایت به آنها رسیده و آن را خشکانیده‌اند هم مرتد فطری و محکوم علیهم النار هستند. (سلطان علیشاه، ۱۳۸۰: ۳۱۲؛ سلطان علیشاه، ۱۳۷۹: ۲۱۳)

شاید بتوان در نقد این موارد اخیر گفت: همه این احکامی (ارتداد فطری، منهدرالدم، غیرمقبول التوبه) که در صورت عدم تبعیت بر شخص مرید بار می‌شود نشان از زایش نوعی تقدس امام گونه برای اقطاب است که بدون هیچ‌گونه دلیلی از جانب ایشان و صرف الادعا به مبانی نظری این فرقه تبدیل شده است. اینان هرچند مدعی تشیع هستند اما به اصول و مبانی تشیع پایبند نبوده و مسیر جعلی و خرافاتی خود را در اتباع از شیطان طی می‌کنند.

### کارکرد و مفهوم اجازه در مهدویت تبعی

عمده دلیل راهبری و مشروعیت اقطاب صوفیه مفهوم «اجازه» است. اجازه داشتن به معنای دریافت مجوز دستگیری معنوی مردم عادی است که به شکل و ویژگی‌های خاص خود باید اخذ شده باشد. به همین جهت به اعتقاد متصوفه گنابادی هر قطب باید منصوص و موجز از امام باشد، لذا اجازه قطب اول به صورت مستقیم از امام است و اجازه مابقی اقطاب به واسطه قطب قبلی داده شده است.

موارد کثیری در بیانات صاحبان اندیشه تصوف گنابادی مشاهده می‌شود که اقطاب خود را پشت در پشت مجاز از جانب ائمه معصومین علیهم‌السلام و بالتبع خداوند متعال می‌دانند و اندکی تردید در آن راه نمی‌دهند. اجازه داشتن قطب را از ضروریات ولایت او بر امت زمان خود می‌پندارند و

۱. کتاب «رازگشا» بیان حقایق تصوف گنابادی از زبان کیوان قزوینی است که خود پس از گذشت ۱۴ سال تبعیت و مرید بودن از این فرقه و رسیدن به مرحله قطبیت از آنها جدا شده و به بیان اعتقادات باطله این فرقه در این کتاب می‌پردازد. اما کتاب «گشایش راز» نوشته ابوالحسن پریشان‌زاده که در دفاع از تصوف گنابادی و انتقاد به این کتاب نوشته شده است تک‌تک گزاره‌های این کتاب را مورد بررسی و نقد قرار داده اما از نقد برخی موارد خودداری و پرهیز کرده است. تمامی مواردی که در این مقاله از کتاب «راز گشا» ذکر شده اصلاً مورد نقد در کتاب «گشایش راز» قرار نگرفته و این نشان از اعتقاد متصوفه گنابادی به موارد مذکور است.

سلسله اجازات را صراحتاً منصوص عنوان می‌کنند. معتقدند اجازه حتماً لازم نیست مکتوب باشد بلکه صرف گفتار به نحوی که همه مطلع شوند کفایت می‌کند (پیش‌ان زاده، ۱۳۷۷ش: ۶۹)

سلطان علی‌شاه گنابادی در باب اهمیت اجازه مراد و نصوص آن می‌گوید:

صوفیه قائلند که ریاست الهی بر اذن و اجازه خداوند متوقف است و از ضروریات مذهب است و سلسله اجازات سلاطین صوفیه منضبط و یداً بید و نفساً بنفس به معصوم می‌رسد. (گنابادی ۱۳۴۴ش: ج ۲، ۳۱-۳۲)

سلطان علی‌شاه گنابادی که مکتوبات او منبع مبانی نظری و عملی اعتقادات صوفیه گنابادی است حدود هشت صفحه به بیان اسامی سلاسل مشایخ اجازات آنها تا امیرالمومنین علیه السلام می‌پردازد و می‌گوید:

شجره مشایخ هر کدام از سلاسل صوفیه منضبط است و عمده براهین بر شیخوخیت و اخذ طریقت و پیروی کردن و صحت آن، نص صریح است. (تابنده، ۱۳۷۹ش: ۷۲)

یا در بیانی دیگر می‌گوید:

رشته وصایت از زمان معصومین علیهم السلام متصل بوده است تا حضرت آدم؛ رشته اجازات هر یک از سلاسل مشایخ روایات و سلاسل مشایخ طریقت به ائمه معصومین علیهم السلام متصل است. (سلطان علی‌شاه، ۱۳۸۰ش: ۲۲۹ و ۲۳۷)

سلطان علی‌شاه گنابادی در تفسیر خود ذیل آیه شریفه ۵۳ مائده در رابطه با عبارت «اولی الامر» می‌نویسد:

رسول الله صلی الله علیه و آله مؤسس احکام سیاسی و عبادی بود و از این جهت از مردم بیعت گرفت و آن را اسلام نامید و هم‌چنین هادی از جهت قلب و مصلح احوال باطنی بود و مبین آداب قلبیه و بیعتی از این جهت گرفت و آن را ایمان نامید. خلفای پس از او چون علی و اولاد او خلیفه بر هر دو جهت بودند یعنی هم خلفای اسلامی هستند و هم خلفای ایمانی امت، چون هم حافظ جانبین بودند و هم جامع آن. (سلطان علی‌شاه، ۱۳۴۴ش: ج ۲، ۳۲)

بعد از ائمه معصومین علیهم السلام خلیفه جهت احکام و امور ظاهری فقها و علمای شریعت هستند که متصدی احکام ظاهری و آداب سیاست‌اند اما متصدی خلافت باطنی و قلبی امت صوفیه صافیه الطویه هستند که اهتمام به احوال باطن و احکام قلبی دارند. (سلطان علی‌شاه، ۱۳۴۴ش: ج ۲، ۳۲)

حتی ایشان جهت مدلل نشان دادن این تبعض در امر ولایت به داستان خضر و موسی علیهم‌السلام اشاره می‌کند و می‌گوید:

«قال النبی: الشیخ فی قومه کالنبی فی امته» (مجلسی، ۱۴۰۴ق: ج ۷۲، ۱۳۷) اکثر محققین عرفا و اغلب سالکین مسلک اصفیا تصریح دارند که در سلوک راه دین و وصول به عالم یقین مرید محتاج است به راه‌شناسی که صاحب ولایت و تصرف باشد تا او را به کمال برساند چنان‌چه موسی با کمال استعداد مرتبه نبوت و درجه رسالت و اولوالعزمی در بدایت حال مدت ده سال مرید شعیب بود تا استحقاق مکالمه حق یابد (سلطان علیشاه، ۱۳۸۰ش: ۲۵۱)

قطع این مرحله بی‌همراهی خضر نکن

ظلمات است بترس از خطر گمراهی

البته به نظر می‌رسد که از حدیث نبوی استفاده‌ای ذوقی و در جهت منافع شده باشد. چراکه لفظ «الشیخ» در حدیث به معنای پیرمرد و ریش سفید است (فیروزآبادی، ۱۴۱۴ق: ج ۴، ۲۸۵) و حدیث در باب احترام و اجلال پیرمردان در بین مردم است اما از آن به عنوان جایگاه شیخ و قطب در نزد مردم استفاده شده است.

قصه اتباع موسی از خضر با وجود افضلیت موسی از خضر نشان از تبعیت افضل از افضل منه در جهاتی است که افضل منه از افضل فراتر باشد. پس صاحبان باطن در احکام و ظواهر به فقهاء مراجعه می‌کنند و صاحبان شرع به صاحبان باطن در امور قلبی رجوع می‌کنند. (سلطان علیشاه، ۱۳۴۴ش: ج ۳۲، ۲؛ سلطان علیشاه، ۱۳۸۰ش: ۲۶۱)

اما مفهوم «اجازه» در رابطه با مرید نیز به کار برده شده است. اجازه مرید به این معناست که مرید باید از مهدی تبعی در تمامی اعمال و اذکار خود کسب طریق کند و جهت مشروع بودن اعمال و اعتقادات خود از شیخ اجازه بگیرد و الا مسیر او مسیر ضلالت و شقاوت است. عدم اجازه از قطب تا جایی تأثیر دارد که اذکار لسانی و قلبی شخص مرید نه این‌که قرب الی الله به همراه ندارد بلکه او را به قرب شیطان می‌رساند.

در این زمینه گفته‌اند:

صاحب سلوک باید ذکر را چه زبانی و چه قلبی از صاحب اجازه الهیه دریافت کند چرا که هرگاه بدون اجازه مشغول به ذکر شود شیطان او را به بیراهه برد و ذکر به دست شیطان می‌افتد و سبب بُعد از خدا و قرب به شیطان می‌شود. (سلطان علیشاه، ۱۳۷۹ش: ۲۱۱ و ۳۱۱ ولایت‌نامه)

## نقد

۱. در مکتب تشیع، اصل بر عدم ولایت شخصی بر دیگری است مگر این که با ادله مکفی منصوص از جانب خداوند باشد (مجلسی، ۱۳۸۴ ش: ۲۱۶)؛
۲. این گونه نیست که تنها مستند نبوت و حجت الهی مانند ائمه و نائبان شان، خبر و تصدیق حجت قبلی باشد بلکه در کنار آن ادله دیگری چون اعجاز و ادله مکتوب دیگر نیز باید باشد؛
۳. بر فرض این که تنها راه شناخت، تصدیق حجت قبلی باشد هیچ دلیلی وجود ندارد که اقطاب و مربیان معنوی را شامل شود؛
۴. به نظر می رسد که از داستان خضر و موسی عليه السلام تفسیر استحسانانی شده است چرا که در روایات اهل البیت عليهم السلام علت تلمذ موسی عليه السلام، تبختر و کبر او در مقام علمی دانسته شده است و خداوند متعال جهت نجات او از دام این خطر بزرگ او را به شاگردی حضرت خضر عليه السلام فرا خواند. (مجلسی، ۱۴۰۴ ق: ۱۳، ۲۷۸) <sup>۱</sup> و هیچ ارتباطی به تبعیت افضل از افضل منه و مقصود متصوفه گنا بادی ندارد؛
۵. بطلان تقدم مفضول بر فاضل، یک «قاعده عقلی» است و مانند هر قاعده دیگر عقلی تخصیص بردار نیست، لذا نمی توان آن را در حوزه ولایت باطن دلیل قرار داد (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۱ ش: ۱۶۶)؛
۶. این که گفته اند در اعمال و اذکار شخص مرید در صورت اجازه نگرفتن از مهدی تبعی به دره عمیق ضلالت و قرب شیطان می رسد سخنی سخیف و مخالف نصوص است چرا که اذکار و آیات الهی و توجه به خداوند نور مطلق است و همین که شخص علم به ورودش از جانب خداوند و ائمه را داشته باشد می تواند بدون اجازه از مهدی تبعی مشغول به انجام آنها در همه احوال شود.

## جایگاه تسلیم و اطاعت در مهدویت تبعی

اطاعت، تسلیم و تبعیت مهم ترین و اصلی ترین مفاهیمی است که باید در رابطه بین ولی و

۱. (... قَالَ فِي نَفْسِهِ مَا خَلَقَ اللَّهُ خَلْقًا أَعْلَمَ مِنِّي فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيَّ جِبْرِئِيلَ أَدْرِكُ مُوسَى فَقَدْ هَلَكَ وَأَعْلَمُهُ أَنَّ عِنْدَ مُلْتَقَى الْبَحْرَيْنِ عِنْدَ الصَّخْرَةِ رَجُلًا أَعْلَمَ مِنْكَ ...) موسی به خود گفت هیچ کس اعلم از من روی این کره خاکی نیست. خداوند به جبرئیل دستور داد که موسی را دریاب که هلاک شد. به او خبر بده که شخصی در ملتقای دو دریا و نزدیک صخره ای است که از او اعلم است و او باید نزد او رفته و تلمذ کند.

مولی علیه وجود داشته باشد. در آیات مکرر قرآن کریم و روایات هرگاه نام خداوند و والیان او می‌آید واژه اطاعت قرین با آن ذکر می‌شود تا جدایی‌ناپذیری این مفهوم را از این رابطه بیان کند. تسلیم و اطاعت از مبانی ولایت باطنی در تصوف است به صورتی که در برخی مواقع اطاعت از قطب به صورت محض و در طراز اطاعت از معصومین علیهم‌السلام قرار گرفته است.

ایشان وجوب تبعیت از مرشد را به نحوی عرفانی معنا می‌کنند و آن را در نظر داشتن صورت مرشد که همان ظهور صورت ملکوتی اوست می‌دانند. (سلطان علیشاه، ۱۳۸۰ ش: ۲۰۱) سلطان علیشاه گنابادی ۲۵ دلیل برای اثبات نحوه تبعیت از مهدی تبعی که همان توجه به صورت ملکوتی اوست ذکر می‌کند که به چند مورد از آن اشاره می‌کنیم:

اولاً این طریق از ائمه معصومین علیهم‌السلام یداً بیداً و نفساً به نفس رسیده است و اگر اخبار احاد باشد با تسامح در ادله سنن جبران می‌شود و حال این‌که نص صریح بر نصب شیخوخیت هر کدام از آنها ما را حجت قاطعه است بر جواز قبول قول آنها و پیروی از آنها؛

ثانیاً امر به فکر و ترغیب بر آن در روایات و اخبار بسیار شده است و اقسام فکر بسیار است و اعظم آن تفکر کردن در آلاء خداست و اعظم آلاء نعم ائمه هدی و مشایخ آن بزرگوارند که وسایط میان خدا و خلقند و تفکر در صورت ملکوتیه آنها برتری و شرافت دارد بر تفکر در جهت بشریه آنها؛

ثالثاً این‌که حق تعالی فرمود «وكونوا مع الصادقين» امر فرمود به معیت با صادقین. معیت با صورت مُلکی صادقین به نحو کمال میسر نیست و با جهت ملکوتی صادقین به نحو اکمل صادق است بلکه فایده این معیت برتر و بالاتر و زیادتر است از صورت مُلکی است. (سلطان علیشاه، ۱۳۸۰ ش: ۲۰۱-۲۰۲)

یا این‌که ملاسلطان علیشاه گنابادی در تفسیر آیه شریفه ۵۳ مائده که اطاعت محض را منحصر در افراد خاصی می‌داند اقطاب و صاحبان اماره باطنیه را نیز از اولی الامر می‌شمرد و می‌نویسد:

... بین وجوب طاعة الله فیما انزل و طاعة الرسول فیما حکم و طاعة ولی الامر یعنی صاحب الأمانة الباطنية و صاحب عالم الأمر...؛

اطاعت خداوند در آن‌چه نازل فرموده و اطاعت پیامبر در آن‌چه حکم می‌کند و طاعت اولی الامر که صاحبان اماره باطنی و عالم امر هستند واجب است. (سلطان علیشاه، ۱۳۴۴ ش: ج ۲، ۳۳)

در این رابطه شیخ ابوالحسن خرقانی می‌فرماید:

هر کس خدا خواست که ما را بخواهد مریدی از صفات ذات حق است و تا خدا بدین صفت بر روح بنده تجلی نکند نور ارادت در دل او پدیدار نشود. چون تخم سعادت در دل او پدیدار شد باید خود را تسلیم کامل شیخ صاحب تصرف کند. (سلطان علیشاه، ۱۳۸۰ش: ۲۷۸)

در نقد این بیانات باید دانست عقلاً انسان تابع محض و بدون چون چرای کسانی می‌تواند باشد که هیچ احتمال خطایی در طریق هدایتگری آنها ندهد. و لذا از حیث عقلی فقط باید تابع محض خداوند و معصومین بود چرا آنها دارای مقام تام عصمت هستند و خطای آنها نقض غرض از ارسال، عدم توثیق در نزد مردم و عدم اتمام حجت بر مردم است. (سبحانی، ۱۴۳۵: ۵۴) هم‌چنین شرع مقدس در قرآن کریم اطاعت مطلق و بی‌قید و شرط را مختص اشخاصی معین می‌داند که ویژگی عصمت را دارا باشند (نساء: ۵۹؛ آل عمران: ۱۳۲ و ۳۲) گمان نمی‌رود احدی از اقطاب صوفی ادعای داشتن چنین مقامی را داشته باشد. اگر این‌گونه هست چگونه طلب تبعیت محض از خود را کرده‌اند؟

آری زمانی می‌توان چنین طلبی از مرید داشت که مسیر علم و عقل را تنقیص و تسدید کرد و چنین کاری توسط اقطاب صورت گرفته است. در این رابطه گفته‌اند:

و اگر کسی خواهد که با علم و عقل طی طریق کند هرگز به مراد نرسد و خطر آن است که در ورطه هلاکت و مذلت افتد. (سلطان علیشاه، ۱۳۸۰ش: ۲۷۸)

بستن باب تعقل و تعلم قطعاً منافی روح آیات قرآن و روایات است. بیش از ۱۳۰ آیه در قرآن کریم به واژه «علم» و «عقل» و مشتقات آنها اشاره دارد. در حیطه روایات عقل و علم ابوابی مستقل دارند که شکی برای رجوع به آنها در دریافت معارف نیست.

اینان در برخی موارد پا را فراتر از اطاعت و تبعیت محض از امام و فرامین الهی گذاشته‌اند و به انحرافات دچار شده‌اند که تبعیت را حتی در معصیت از مرید واجب می‌دانند به این صورت که گفته‌اند:

باید به ظاهر و باطن تسلیم ولایت شیخ باشد و چون مرده در ید غسل باشد. هرگز به شیخ اعتراض نکند، هرچند از احوالات شیخ در نظر او کج آید به کجی چشم خود حواله کند اگرچه به خلاف شرع اعتقاد کند هم چون واقعه خضر و موسی که موسی خلاف شرع می‌دید اما خلاف نبود. (سلطان علیشاه، ۱۳۸۰ش: ۲۸۴)

ولی به نظر می‌رسد پایه این کلام آن قدر سست باشد که همراه طاعتی به آن پاسخ می‌دهد. تبعیت محض حتی در معصیت با روح اطاعت و بندگی خداوند در تناقض است. نمایندگان الهی همگی کوشیده‌اند تا مردم به قرب الهی برسند در حالی که عمل به معاصی قرب به شیطان و تبعیت از خطوات شیطان است و این انحطاط و انحراف از طریق سعادت است.

### نتیجه‌گیری

برآیند نقد و تحلیل این است که هدایت ظاهری مردم در زمان غیبت امام عصر علیه السلام با ادله روایی و عقلی از جانب امامان معصوم به فقها و عالمان پارسا سپرده شده است. اما هدایت باطنی و تفویض آن مختص وجود مبارک انبیاء و ائمه علیهم السلام است چرا که نیازمند احاطه بر قلوب انسان‌هاست.

این‌که گفته‌اند بیعت با اقطاب به عنوان نایبان امام زمان علیه السلام واجب تکلیفی است دلیلی جز ادعا ندارد چرا که امام زمان علیه السلام در رابطه با چنین امر مهمی که ایمان و کفر افراد به آن وابسته است هیچ دستوری نداده‌اند و تناقض آشکاری در فلسفه وجودی امام که هدایت است ایجاد می‌شود چرا که در این صورت همه شیعیانی که با اقطاب بیعت نکرده‌اند از ولایت معصومین خارج و مرتد هستند.

تنها دلیل نیابت و مجوز دستگیری معنوی را اجازه و تصدیق قطب قبلی دانستند در حالی که نیابت به ادله متعدد نیاز دارد و بر فرض پذیرش آن، سرایت تنها دلیل نیابت یعنی تصدیق حجت قبلی به اقطاب بدون دلیل است.

اطاعت محض عقلاً و نقلاً مختص کسانی که دارای مقام عصمت باشند و از هرگونه خطایی مبری باشند در حالی که هیچ قطبی چنین ادعایی نداشته است تا بتوان اطاعت محض او را پذیرفت و تنها راه اطاعت محض از اقطاب تعطیلی باب عقل و علم است.



## منابع

۱. ابن اثیر، مبارک بن محمد، *النهاية في غريب الأثر والحديث*، قم، نشر اسماعیلیان، ۱۳۶۷ش
۲. ابن بابویه، محمد بن علی، *کمال الدین وتمام النعمة*، تهران، اسلامیة، ۱۳۹۵ق
۳. بیچاره بیدختی، محمدحسن، *یادنامه صالح*، تهران، نشر حقیقت، دوم، ۱۳۸۰
۴. پریشان زاده، ابوالحسن، *گشایش راز پاسخ به کتاب رازگشای کیوان قزوینی*، بی جا، انتشارات حقیقت، اول، ۱۳۷۷
۵. تابنده گنابادی، سلطان حسین، *نابغه علم و عرفان در قرن چهاردهم*، بی جا، نشر حقیقت، دوم، ۱۳۵۰ش
۶. جمعی از نویسندگان، *امامت پژوهی (بررسی دیدگاه‌های امامیه، معتزله و اشاعره)*، مشهد، دانشگاه علوم اسلامی رضوی، ۱۳۸۱ش
۷. حسکانی، عبیدالله بن عبدالله، *شواهد التنزیل لقواعد التفضیل*، تهران، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، ۱۴۱۱ق
۸. حسینی زبیدی، سیدمرتضی، *تاج العروس فی شرح القاموس*، بیروت، دارالفکر، ۱۴۱۴ق
۹. راغب اصفهانی، حسین بن محمد، *المفردات فی غریب القرآن*، بیروت، نشر دارالشامیه، ۱۴۱۲ق
۱۰. رضوانی، علی اصغر، *امامت و غیبت*، قم، مسجد مقدس جمکران، ۱۳۷۶ش
۱۱. زرین کوب، عبدالحسین، *دنباله جستجوی تصوف در ایران*، بی جا، امیرکبیر، سوم، ۱۳۶۷ش
۱۲. سبحانی، جعفر، *عصمة الأنبياء*، قم، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ۱۴۳۵ق
۱۳. صالح علیشاه، محمدحسن، *مقاله امتیاز شیعه*، بی جا، بی نا، بی تا
۱۴. صفار، محمد بن حسن، *بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیه و آله*، قم، مکتبه آیه الله المرعشی النجفی، ۱۴۰۴ق
۱۵. طباطبایی، محمدحسین، *المیزان فی تفسیر القرآن*، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۳۹۰ق
۱۶. طبرسی، ابو منصور، *الإحتجاج*، مشهد، نشر المرتضی، ۱۴۰۳ق
۱۷. طبرسی، فضل بن حسن، *تفسیر جوامع الجامع*، مصحح: ابوالقاسم گرگی، قم، مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۴۱۲ق

۱۸. طبرسی، فضل بن حسن، *مجمع البیان فی تفسیر القرآن*، تهران، ناصر خسرو، ۱۳۷۲ش
۱۹. طوسی، محمد بن الحسن، *الغیبة للحجة*، بی جا، دارالمعارف الإسلامية، ۱۴۱۱ق
۲۰. عیاشی، محمد بن مسعود، *تفسیر العیاشی*، محقق: هاشم رسولی، تهران، مکتبه العلمیة الاسلامیة، ۱۳۸۰ق
۲۱. کیوان قزوینی، عباسعلی، *رازگشا*، به اهتمام محمود عباسی، بی جا، نشر راه نیکان، ۱۳۸۶ش
۲۲. کلینی، محمد بن یعقوب، *الکافی*، تهران، انتشارات اسلامیة، ۱۳۶۲ش
۲۳. کوفی، فرات بن ابراهیم، *تفسیر فرات الکوفی*، محقق: محمد کاظم، تهران، وزارة الثقافة و الإرشاد الإسلامی، ۱۴۱۰ق
۲۴. گنابادی (سلطان علیشاه) ملاسلطان محمد، *مجمع السعادات*، تهران، انتشارت حقیقت، ۱۳۷۹ش
۲۵. گنابادی (سلطان علیشاه) ملاسلطان محمد، *سعادت نامه*، تهران، انتشارت حقیقت، ۱۳۷۹ش
۲۶. گنابادی (سلطان علیشاه) ملاسلطان محمد، *صالحیه*، تهران، نشر دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۵۱ش
۲۷. گنابادی (سلطان علیشاه) ملاسلطان محمد، *بیان السعاده فی مقامات العباده*، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۴ش
۲۸. گنابادی (سلطان علیشاه) ملاسلطان محمد، *ولایت نامه*، تهران، انتشارت حقیقت، اول، ۱۳۸۰ش
۲۹. مجلسی، محمدباقر، *امام شناسی*، قم، سرور، ۱۳۸۴ش
۳۰. مجلسی، محمدباقر، *بحار الأنوار*، بیروت، مؤسسة الوفاء، ۱۴۰۴ق
۳۱. مظفر، محمدرضا، *عقائد الإمامیة*، قم، انتشارات انصاریان، ۱۳۸۷ش
۳۲. موسوی همدانی، سید محمدباقر، *ترجمه تفسیر المیزان*، قم، بی نا، ۱۳۷۴ش

